

خبرها

داریوش ارجمند: پای این فیلم می ایستم



ضدایرانی است؟ وی گفت : به عنوان سهامدار فرهنگی فیلم «ازدواج به سبک ایرانی» پای این فیلم ایستاده‌ام. ازدواج به سبک ایرانی را باید دید و شنید نه نگاه کرد و گوش داد. من از این که در این کار حضور پیدا کردم راضی هستم و می دانستم با این همه حجمه مواجه می شوم و درست خاطرات آدم‌برفی که اولین فیلم میرباقری بود سر این فیلم که اولین کار فتنی است برایم زنده شد.

محمود اربابی اولویت در دادن پروانه ساخت را اعلام کرد



فیلم‌هایی است که هویت ملی را مد نظر دارند و در راستای سینمای ملی هستند و در عین حال آنچه مورد تاکید و توجه ماست، یک طبقه‌بندی برای سلاقی مخاطب است که گونه‌های مختلف سینمایی را در عرصه تولید به‌وجود آوریم. محمود اربابی در گفت‌وگو با ایسنا تصریح کرد: مثلاً اگر ۱۰۰ تولید سینمایی داریم، فرضاً ۲۵ فیلم خانوادگی، ۱۵ فیلم کمدی، ۱۰ فیلم دفاع مقدس، ۱۵ فیلم کودک و نوجوان و ۱۰ فیلم هنر و تجربه را برنامه‌ریزی کنیم تا بتوانیم انواع و اقسام مخاطب سینمای ایران را پوشش دهیم. وی درباره مجوز کارگردانان اول گفت : از وظایف اداره کل این است که درخواست متقاضی پروانه ساخت را بررسی کند و براساس شرایط موجود به پروژه پروانه ساخت بدهد و هیچ تفاوتی بین کارگردانی که اولین پروژه سینمایی‌اش است و کسی که چندمین کار سینمایی‌اش باشد وجود ندارد.

حسن پور: دقتان فداکار بزرداشت این شخصیت است

فیلم سینمایی دقتان فداکار تلاشی در جهت ابرساز قصدراندسی و بزرگداشت ریزعلی خواجوسی است که فدکاری بزرگی از خود نشان داد. سیروس حسن پور نویسنده و کارگردان این فیلم

سینمایی در گفت‌وگو با مهر درخصوص شکل‌گیری داستان این اثر گفت : از زمان آغاز پروژه با مشورت مجید مجیدی تحقیق در این باره را آغاز کردیم و با مشاوره و همراهی و پشتیبانی وی کار را پیش بردیم. همچنین در این پژوهش سراغ ریزعلی‌خواجوری رفتم و درخصوص فعالیت و فدکاری او اطلاعاتی به دست آوردیم و همین تحقیقات دستمایه خوبی برای نگارش فیلمنامه و آغاز کار شد. در ابتدا قرار بود این قصه همراه با چوپانان دروغگو و تصمیم‌گیری در قالب یک اثر اپیزودیک ارائه شود، اما بر اساس مشورتی که با مجیدی داشتم به این نتیجه رسیدیم که تماشای فیلم اپیزودیک هنوز در کشور ما چندان فراگیر نیست و از سویی ساخت جداگانه این قصه‌ها به زیبایی و جلوه آن نیز اضافه می‌کند. از همین رو سه داستان جدا برای فیلم‌های جدای از هم در نظر گرفته شد. حسن پور با اشاره به اینکه پیوند یک اتفاق قدیمی با شرایط امروزی می‌تواند نوعی تعمیم‌دهی شرایط و ویژگی‌های انسانی مشترک در طول زمان باشد، اعلام کرد: این فیلم نوعی قدردانی از پیرمردی است که طی سال‌های گذشته آفتور که باید و شاید به او توجه چندانی نشده و به نوعی دچار فراموشی شده است.

شایانفر:
تهیه‌کننده دولتی عملاً مجری طرح است
تهیه‌کننده بالاترین هرم خلق یک اثر سینمایی در دنیا است که شالوده اصلی کار از آن شکل می‌گیرد. محسن شایانفر از تهیه‌کنندگان سینما در گفت‌وگو با ایسنا ضمن بیان این مطلب گفت : تهیه‌کننده حرفه‌ای نگاهش فراتر از این است که دغدغه‌ها و دلمشغولی‌های یک فیلمساز را به تصویر بکشد و بسیار جهانشمول‌تر فکر می‌کند. یکسری فیلمساز مولف داریم که به سبب نگاهی که خودشان دارند در پی آن هستند با خلق و ایجاد آن فضا بتوانند خواسته‌های شخصی‌شان را در قالب قصه‌شان بیان کنند و با توجه به اینکه بیشتر نگاه فردی و شخصی خودشان را از اثر مطالبه کردند گاه‌گاه خودشان تهیه‌کننده کارشان شده‌اند. شایانفر با تکنیک تهیه‌کننده خصوصی و دولتی گفت : تهیه‌کننده دولتی عملاً مجری طرح است و سرمایه را از مراکز دولتی تامین می‌کند و به ساخت فیلمی که دغدغه‌های جامعه فرهنگی کشور است می‌پردازد. وی افزود : اما تهیه‌کننده خصوصی یکی از مراحل کارش تامین سرمایه است و باید باقوفه به ارکان مختلف یک اثر از فیلمنامه تا جامعه خودش واقف باشد تا بتواند یک محصول فرهنگی را به وجود آورد.

۱ – بسیاری از آنهایی که خوره کتاب‌های روانشناسی هستند، به احتمال زیاد یکی از ترجمه‌های گیتی‌خوشدل را خوانده‌اند.

یکی از بهترین کتاب‌هایی که او ترجمه کرده«چهار اثر از فلورانس اسکاول‌شین» اکنون به چاپ چهل و هشتم رسیده است. آن هم در جایی که برخی از کتاب‌ها را در تیراژ اعجاب‌برانگیز ۱۶۵۰ نسخه بر روی پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها دیده‌ایم. یکی از این کتاب‌هایی که خوشدل

ترجمه کرده و نوشته خانم دکتر لوسیا کاپاچوپونه است، «شفای کودک درون» نام دارد. اگرچه کار دشواری است اما جوهره کتاب را اگر بخوایم در یک جمله فشرده کنیم باید گفت که نویسنده در این کتاب بر آن است تا ما انسان‌ها را متوجه‌کودکی بکند که درون وجود ماست و همچنان به حیاتش ادامه می‌دهد. این کودک خجالتی، صریح، آرمان‌اندیش و زودرنج آنجا است و نفس می‌کشد. اگر ما بتوانیم با این کودک دوباره ارتباط برقرار کنیم، نیازهایش را بشناسیم و درکش کنیم می‌توانیم آرامشی را تجربه کنیم که مدت‌ها است آن را از کف داده‌ایم. سال‌ها پیش اسماعیل فصیح سه کتاب مهم را ترجمه کرد که آنها هم به این مضمون می‌پرداختند. آنچه دکتر اریک برن و بعدها تامس هریس و همسرش در کتاب‌های «وضعیت آخر» و «ماندن در وضعیت آخر» نوشته‌اند شکل کامل‌تری از آن مثلث عجیبی است که درون هر انسانی یافت می‌شود؛ بالغ، کودک، والد. نگاه خانم کاپاچوپونه البته کمتر تخصصی است و بیشتر به سوی روانشناسی عزت نفس بازمی‌گردد.

۲ – این کتاب دستمایه تهیه‌تیه میلانی برای ساخت فیلم آتش‌بس بوده است. میلانی از کتاب «شفای کودک درون» الهام گرفته و براساس آنچه که نویسنده پیشنهاد کرده داستانی را پرداخته که در همین ابتدا باید گفت یکی از بهترین داستان‌هایی است که یک فیلمساز می‌تواند روایت کند و مخاطب با جان دل پذیرای آن باشد. آتش‌بس اصلاً داستان پیچیده‌ای ندارد. ماجرای زندگی و «نازندگی» یک زوج است. یوسف یوسف‌پور و سایه نیازی که نمی‌دانند چرا با هم ازدواج کرده‌اند و حتی حالا هم که دارند از هم جدا می‌شوند، نمی‌دانند چرا دارند این کار را می‌کنند. یک روانکاو یا روانشناس که به شکلی تصادفی با آنها آشنا شده، براساس

سینماگران به دو دسته تقسیم می شوند :

گروه اول اکثریت‌ها هستند، همان‌هایی که قدرت و شهرت را همزمان دارند، بسیار پرکارند و حضورشان به نوعی تعیین‌کننده است. برای آنها سینما وسیله‌ای است برای پیشرفت، کسب درآمد، گاهی سرمایه‌گذاری، خیلی وقت‌ها اعلام وجود، حتی گاهی خیرسازی و اغلب شاید تمدید اعتبارهای درازمدت. سینما برای آنها سواری رام و آرامی است که با آن به مقصدهای معینی سفر می‌کنند. جاده‌های اصلی را پیشتر گیشه‌های امتحان پس داده، تعیین کرده‌اند و پیدا کردن فرعی‌ها از روی نقشه «فروش‌های قبلی» کار پیچیده‌ای نیست. آنها «راحت» به مقصد و مقصود می‌رسند. «زیبا» نقش قهرمان‌های خسته و درهم‌کشسته را بازی می‌کنند، «شوکه‌همناد» از دولت و مقامات و مسئولین و سیاست‌گزاران گلیایه می‌کنند، «آرام» از سواری‌های‌شان پیاده می‌شوند، «مهربان» در مقابل نور فلاش دوربین عکاسان لبخند می‌زنند و «سنجیده» به پرسش خبرنگاران پاسخ می‌گویند و «تاثیرگذار» از دشواری‌های حرفه خود حرف می‌زنند، «با متانت» به ابراز احساسات هواداران خود پاسخ می‌گویند و همزمان «عارفانه» به افق‌های درخشان پیش رو چشم می‌دوزند. آنها پشت در گیشه‌ها بلیت‌ها را می‌شمارند و منتظر نتیجه کارشان می‌مانند، اگر مقصد و مقصود متصل شوند، سفر بعدی سفر بلندتر و مطمئن‌تری است وگرنه همیشه میان‌برهایی برای فتح قله‌های بعدی وجود دارد. گروه اول رویای شیرین همه سینمادوستانند : فرش‌های قرمز، دوربین‌های عکاسی، هجوم میکروفن‌ها، رنگین‌کمان بیلبرودها و درخششی ابدی حتی برای لحظه‌هایی کوتاه.

گروه دوم داستان دیگری دارند. آنها اقلیت‌ها هستند. سینماگرانی که به سینما به چشم «معشوق» نگاه می‌کنند. معشوقی چنان عزیز که ماه‌ها و سال‌های عمر را به پای او می‌ریزند. شنب‌ها به شوق روبایش به بستر می‌روند و سحرها به شوق دیدارش برمی‌خیزند. لحظه‌ها، ساعت‌ها و روزها به معشوق خود اندیشه می‌کنند. به برق دندان‌هایش وقتی که می‌خندد، به فروغ نگاهش وقتی که فکر می‌کند، به عطر موهایش وقتی که کودکانه زیر باران می‌دود. . . احتیای دلپذیر گردنش وقتی که کنار پنجره می‌ایستد و به شب خیابان خیره می‌شود، درخشش مهتابی پوششش وقتی که سرخی نور غروب دست‌ها و چهره‌اش را رنگ می‌زند و بلبل‌های شوریده‌ای که لحظه خندیدن از قفس حنجره‌اش آزاد می‌شوند.

معشوق برای آنها همه چیز است. همه همه هستی، به همین خاطر زندگی آنها به مرارتی لذت بخش و پایان‌ناپذیر تبدیل می‌شود. انتظاری طولانی برای

سینما



نگاهی به فیلم «آتش بس» ساخته تهمینه میلانی

ماندن در وضعیت آخر

شاپور عظیمی

تجربیات کتاب «شفای کودک درون» این زوج را به زندگی‌شان بازمی‌گرداند.
۳ – شاید از همان افسانه آه می‌توانستیم تصویر کارگردانی را ببینیم که در اولین ساخته‌اش یعنی بچه‌های طلاق در پی شکل دیگری از روایت داستانی در سینمای ایران می‌گشت. تهمینه میلانی که پیش از آتش بس، تجربه موفقی در زمینه طنز داشته (دیگه چه خبر؟) در آثاری که ساخته همواره تمایلی خودش برای جانبداری از زنان را کتمان نکرده است. تقریباً بدون استثنا میلانی در فیلم‌هایش (منهای آتش بس) با نگاهی یک‌جانبه‌نگر زنان را به تصویر کشیده است. البته و به مرور زمان او توانست به مرز پختگی در آثارش نزدیک شود و همین امر باعث شد که مثلاً در «دو زن» و «واکنش پنجم» او به راجتی بتواند این نگاه یک‌سویه را در پشت قصه‌ای ظاهرآ موجه پنهان کند اما همچنان می‌توانستیم پی ببریم که میلانی پورایی ندارد که در فیلم‌هایش یک خط فرضی میان مرد و زن ترسیم کند و این خط‌کشی را به سوزن‌ها به اتمام برساند.

فیلم آتش بس در واقع از این منظر شاید آتش بس

□

پیش بینی آینده سینمای ایران از نگاه سینماگران

اکثریت‌ها و اقلیت‌ها

امید بندگان

شنیدن کلامی، نگاه کوتاهی یا مجال دیداری. هزار جفای معشوق را به ثانیه‌ای لبخندش بخشودن و هزار سوز هجر را به آرزویی دور تاب آوردن. زیستی شیرین و دشوار، بی امید وصالی زودهنگام که وصالی اگر در کار باشد نزدیک نیست، که صوری باید و پایداری. این عاشقان خسته و گمنام بی‌بهره از نان و نام با عذاب هم‌آغوش می‌شوند تا مراتب عاشقی را سپری کنند و به اشراق کمال رسند.

اقلیت‌ها شوریده و تنها و درون‌گرا هستند. نور فلاش‌ها و میکروفن‌ها را با آنان کاری نیست، نانی در سفر ندارند و نامی اگر باشند نه نیکی است. دوستان و دوستداران اندک‌شان تا جایی صبورى و کمال‌شان را تحسین می‌کنند و پس از چندی بی‌درایتی‌شان را شمات. اما آنها به راه خود ادامه می‌دهند که عاشق‌اند و عاشقان را پروایی نیست.

□□□

پیش‌بینی کردن احوال سینمای ایران در سال پیش رو به سال‌های دیگر برای گروه اول و دوم فرآیند متفاوتی است. نفس پیش‌بینی، اگر فقط برای رفع عطش کنج‌کاوی و نوعی ماجراجویی و سرگریمی نباشد، می‌تواند برای تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و برداشتن قدم‌های بعدی اقدامی موثر باشد. به شرط آنکه



سال سوم ■ شماره ۷۵۲ *شوق*

تخته خاکستری □

زلزله و خنده و انفجار

مصطفی جلالی‌فخر

واقعاً چرا هیچ دولتی تا به حال نگاهی جدی به مقوله «استاندارسازی نمایش» نداشته است و بخش خصوصی نیز چشم‌انداز مطمئنی برای ورود به این عرصه ندارد. اگر میزان نگرانی حاکمیت سینمای ایران در برابر اینکه چه جور فیلم‌هایی ساخته می‌شود، درباره نحوه دیده و شنیده شدن آنها نیز جاری بود، مجبور به تحمل چنین مضل مزمنی نبودیم. می‌توان خواش کرد که کمیته‌ای، ستادی، اداره‌ای، دفتری یا چیزی شبیه به اینها با عنوان و شرح وظیفه اصلی «استاندارسازی نمایش» در وزارتخانه متبوع تشکیل شود تا به صورتی متمرکز و با اختیارات و بودجه کافی بدیهی‌ترین حق اولیه و مسلم مخاطب را سامان دهد. حتماً دوستان می‌دانند که چه فواید مستقیم و غیرمستقیمی را می‌توان از این ساماندهی انتظار داشت.

چند ماه پس از نمایش هشت‌پای کلافه‌کننده داوودنژاد این روزها تازه‌ترین فیلمش به اندازه‌ای مفرح و خوش‌ساخت هست که خاطره آثار اخیرش را کمرنگ کند. «هو» در حد و اندازه خودش فیلم قابل قبولی است که ارزش تماشا دارد. خوب قصه می‌گوید، با بازی‌های متناسب و بعضاً دلچسپ، ضرباهنگ و پخش درست اجزای قصه. یک فیلم تجاری موفق که نه به خودش دروغ می‌گوید نه به تماشاگر. باور کنید این صفت «تجاری» نه ناسزا است، نه طعنه و نه تحقیر. «هو» شبیه «نیاز» و «مصائب شیرین» نیست و قرار نبوده باشد و خوشبختانه شبیه «هشت‌پا» و «ملاقات با طوطی» و... نیست. هر فیلمی سقفی دارد و اگر بتواند در حد و اندازه خودش درست عمل کند فیلم موفق است. موفقیت الزماً حضور در لیست انتخاب‌های منتقدین نیست. البته حضور توانام فیلم‌ها در انتخاب‌های تماشاگران و منتقدان (مثال اخیرش می‌تانه پازنده سال دارم) فرجام خجسته‌تری است. فرق زیادی میان «تجاری»‌سازی و «مبتذل»‌سازی است. مشکل عمده اینجاست که خیلی از فیلم‌هایی که به قصد پول‌سازی ساخته می‌شوند آثار مبتذلی هستند. این ابتذال هم در محتوا است و هم در اجرا. مناقشه بر سر سرجه اندیشه‌ساز سینما هم بحث مفصلی است و «مبتذل»‌سازی است. پس فقط می‌توانم نظر سر تعریف «اندیشه»‌سازی است.



خودم را بگویم که فیلم‌هایی مثل هوو اندیشه‌ساز نیستند اما مبتذل هم نیستند. قصه‌ای به قصد سرگرمی می‌گویند که البته خوب است و قصه گفتن خوب هم توان می‌خواهد. مشکلی که آثار قبلی داوودنژاد را در چند سال اخیر رنج داده از همین منظر است که خنده تماشاگر در هنگام بود و معتمد و ارزشمند است و نشانه‌ای از توان کارگردانی داوودنژاد. (و البته مصائب شیرین و خلع سلاح، نشانگان شایسته‌تری برای اثبات این توان بودند.) مصائب شیرین و هوو فرقه‌ای پرشماری دارند، اما هر دو در یک ویژگی ممتاز مشترکند؛ فیلمساز می‌دانسته که قرار است چه بکند و چه می‌خواهد و به اهدافش رسیده است. چه کسی گفته که لذت بردن صدقیقه‌ای از تماشای فیلمی بد است؟! سینما به همان اندازه که به فیلم‌های فاخر سطح بالا نیاز دارد، به فیلم‌های متوسط خوب تماشاگر پسند هم محتاج است. هوو نحوه استفاده درست از محیط و شرایط است و فرصت‌طلبی الزاماً ویژگی بدی نیست. اگر بتوان از شرایط تازه استفاده بهینه‌تر برد، هوشمندی و هماهنگی ویژه‌ای می‌طلبد. محض نمونه فیلمی که جعفر پناهی در هنگام بازی ایران ساخت و کیانوش عیاری در میان آوارهای زلزله‌هم. شکار لحظه‌ها را نباید صرفاً در ساختار مستند جست‌وجو کرد و اگر فرصت‌طلب‌های خوبی باشیم، داستان‌های راه می‌توان در میان لحظه‌های پیش آمده جست‌وجو کرد.

چندی پیش، رزمایش بزرگی را در پهنه خلیج فارس شاهدبودیم و البته مانورهای نظامی کوچک و بزرگ مشابهی در سال برگزار می‌شود، پر از سلاح و آدم و انفجار و ادوات نظامی و ترابری. با توجه به هزینه‌های کلانی که فراهم‌سازی چنین امکاناتی می‌طلبد و خیلی از سینماگران را از ساخت فیلم‌های جنگی و سکانس‌های جنگی پشیمان می‌کند، می‌توان یک پیشنهاد فرصت‌طلبانه داد. هماهنگی و برنامه‌ریزی دقیق چنین رزمایش‌هایی امکان بهره‌مندی توانمان- و البته محدود- گروه‌های فیلمسازی را هم فراهم می‌کند. می‌گویند محدودیت، خلافتی می‌آورد و چه بسا بتوان داستان‌های جنگی خوبی در این میان به تصویر کشید. درون حساسیت‌های نظامی و امنیتی موجود، منافات غیرممکن‌سازی برای اجرای چنین پیشنهادی ندارد. لزوم همکاری‌های فرابخشی و تشویق مراکز نظامی در مشارکت ساخت چنین فیلم‌هایی، نگاه مثبت‌تر و مؤثرتری به این مقوله ایجاد می‌کند. لااقل می‌توان به اجرای آن فکر کرد.

شفق: تهیه‌کننده
باید در جایگاه واقعی خودش قرار بگیرد
ناصر شفق گفت : به اقتضای شرایط سیاست‌های سینمایی کشور طی سال‌هایی، این مبنا قرار گرفت که کارگردانان به نوعی به صورت مولف عمل کنند و تهیه‌کننده فیلم‌های خودشان باشند این در حالی است که چنین جریانی بدون شناخت واقعی از همه ابعاد حرفه‌ای سینما اتفاق نخواهد افتاد و نه‌بیت منجر به از بین رفتن سینمای اقتصادی کشور می‌شود. شفق تاکید کرد : اگر هویت واقعی تهیه‌فیلم در سینمای ایران شکل بگیرد این سینما بتأسیل خیلی بالایی خواهد داشت و می‌تواند از مرزهای جهانی فراتر رود و یک جریان سینمایی سالم و نجیب‌آسنادی با استانداردهای رایج سینمای جهان به وجود آید و به بزرگ‌ترین کمپانی اقتصادی و فرهنگ‌ساز دنیا تبدیل شود.